

متن پیاده سازی شده جلسه دوازدهم خارج فقه سیاسی 19 آذر 1399

بسم الله الرحمن الرحيم

دلیل اول عقل، دلیل دوم بنای عقلا بود و دلیل سوم حدیث یا قاعده ی سلطنت بود که گذشت. در مورد قاعده ی سلطنت گفته شد که اگر مخالفان رأی مردم که امروزه کسی تقیه هم نمی کند و به راحتی ابراز نظر می کنند ادعا کنند که این جزو حوزه ی سلطنت مردم نیست؛ درست است الناس مسلطون علی ما لهم و ما لهم اما خرج منه ما خرج مثلا يك مورد که خارج شده است ولایات است، آیا کسی می تواند ولایتش را بر فرزند ساقط کند؟ می گویند نمی شود و این جزو سلطنت تو نیست. یعنی الناس مسلطون علی اموالهم، اوقاتهم (با همان ورژن آخرش که ما معتقدیم یعنی علی مالهم و ما لهم) اما هیچ کسی نگفته است الناس مسلطون علی احکامهم، احکامشان دست شارع است، الناس مسلطون علی ولایاتهم که ولایت درست کنند یا سلب ولایت کنند چون ولایت حکم وضعی شرعی است. لیس الناس مسلطین علی احکامهم، اگر کسی بگوید این بحث رهبری امت جنسش ولایت است نه وکالت و عصر غیبت هم به فقها واگذار شده است و تمسک شما به الناس مسلطون می شود تمسک به عام در شبهه ی مصداقیه ی مخصص. اگر بگویید مردم مسلط هستند بر اموالشان در محدوده شرع که می شود تمسک به عام در شبهه ی مصداقیه ی خودش، اگر مثل ما بگویید الناس مسلطون علی اموالهم یعنی مردم مسلط هستند مگر آن چه که خارج شده است (که ما اینطور معنا می کنیم) می شود تمسک به عام در شبهه ی مصداقیه ی مخصص که خیلی از افراد قبول ندارند و نظر حق این است که نمی شود تمسک کرد.

پس عقل، عقلا، ادله سلطنت، جالب این است که هر سه هم در موقع نقد به يك نقطه ختم می شود و آن نقطه این است که قائلان به نصب فقیه در زمان غیبت برای حکومت می گویند در این جا فقیه دخالت کرده است؛ این را به عقل می گویند، به عقلا می گویند، به ادله ی سلطنت هم می گویند لذا هر کسی می خواهد ثابت کند که حکومت ها مشروعیتش با رأی مردم است شرعا باید جواب آن هایی را که مخالفت می کنند بدهد. ما ادله ی مخالفان را هم می آوریم و اجمالش همین است که فقیه در زمان غیبت منصوب است و مردم مولی علیه هستند و فقیه می شود ولی، بحث وکالت و توکیل و امثال ذلك هم قبول نمی کنند. يك اندیشه ای ما داریم که قائل است در حکومت اسلامی مسئول امام است و سایر قوا ایادی و اعضا او حساب می شوند، معاونان او حساب می شوند. جالب این است که امروزه برخی این حرف را که در دهه شصت زده شد را تکرار می کنند که ما مسئولیت را به رهبری نظام بدهیم و قوای سه گانه بشوند ایادی او، اعضا او؛ در واقع نمایندگان مجلس، قوه ی قضائیه، ریاست جمهوری نمایندگان حاکم هستند نه وکیلان مردم. البته اگر مردم هم انتخاب کنند بعد رهبر خواست تفویض کند که بعد می شوند نمایندگان او یا نکنند، آن حرفی دیگر است. بله اگر مردم این کار را بکنند حکومت را از خودشان می دانند، اعتماد می کنند و ... این حرف را مرحوم آقای منتظری در دراسات دارد، همان کسی که سه دلیل گذشته (عقل، عقلا و حدیث سلطنت) را داشت. من نتوانستم بین این دو کلام و دو رفتار جمع کنم. ایشان يك جا می گوید: ان المسئول و المكلف في الحكومة الإسلامية هو الامام و الحاكم و ان السلطات الثلاث (قوای سه گانه) بمراتبها (یعنی از بالا تا پایین) ایادی و اعضا بعد هم ایشان ابا ندارد که بگوید یقتضی ان یكون انتخاب مجلس شوری بیده و باختیاره، این که می گوید مجلس شوری برای این است که مجلس شوری را از قدیم مردم انتخاب می کردند ایشان می گوید حتی آن را هم باید او انتخاب کند. نعم لما كان الغرض از مجلس شوری تشاور و ... اگر ممکن باشد که واگذار شود به امت خوب است. مثل این که خود مردم والی را انتخاب کنند اگر نصی نباشد ولی می خواهد بگوید این ها دست حاکم است. و ایشان هم در این مسیر نمی گوید حاکم را مردم انتخاب کنند می گوید

كاختيار نفس الوالي عند عدم النص اين اولي در نفوس است يعني اين نگاه مي آيد همه را متوجه حاكم مي كند بلكه اگر كسي ثابت كرد كه ما در زمان غيبت نصي نداريم، هيچ نصي نداريم و شئون مردم است كه انتخاب كنند ايشان مي گويد در اين جا مردم حاكم را انتخاب مي كنند و بعد همه دست حاكم مي شود. سؤال ما هم دو قسمت داشت يكي جاگاه رأي مردم چيست؟ نهادهاي برخواسته از رأي مردم نسبتش با حاكم چه نسبتي مي شود؟ ايشان مي گويد حاكم بايد انتخاب كند، مردم هم اگر انتخاب مي كنند براي اين است كه مقبوليت پيدا كنند نه مشروعيت.

وقتي انسان مطالعه مي كند، همين دراسات كه ما ادله را غالبا از آن نقل مي كنيم، متوجه مي شود پديدآورنده با اين كه توجه دارد كه مقبوليت غير از مشروعيت است و مشروعيت غير از مقبوليت است. مشروعيت جواز تصرف مي آورد ولي مقبوليت نه و حالت اسكات دارد براي مردم و براي دنيا اما عبارت هاي جلد 1 و جلد 2 يك نوع آميخت از آن استشمام مي شود اگر چه من تأكيد مي كنم اين آميخت در بيان و عبارت است نه در تفكر.

مطلبي ديگر كه مهم و اثر گذار است اين است كه در دراسات يك جا آمده است كه انتخاب مردم در عصر غيبت براي اين نيست كه كسي را انتخاب كنند، رأي بدهند، او ولايت پيدا كند بر مردم و تصرفاتش بشود مشروع؛ رأي مردم صلاحيت فقيه را براي تصرفات كه بالقوه است بالفعل مي كند يعني ايشان قائل است به يك سه گانه **صلاحيت و مشروعيت بالقوه** مشروعيت **بالفعل و مقبوليت**. از اين بحث هم نتيجه مي گيرد. يعني در واقع ايشان مي خواهد جمع كند بين اندیشه ي مشهور شيعه، هم يك مشكلي را حل كند. ايشان مي گويد اگر در عصر غيبت چند فقيه بودند همه ي اين ها صلاحيت دارند براي نيابت و ائمه هم به طور عام اين ها را معين کرده اند فالواجدون للصفات كلهم صالحون للامامة يعني همه ي آن ها حق تصرف دارند، اگر امت انتخاب كند بي راه انتخاب نكرده اند؛ اصلا صلاحيت اين ها را مردم نداده اند، صلاحيت اين ها را امام عصر داده اند، امام صادق داده اند اما امام بالفعل كسي است كه مردم او را انتخاب مي كنند لكن الامام بالفعل هو الذي انتخبته الامة من بينهم يعني ايشان با اين كارش مي گويد من نگفتم مثل سني ها رأي مردم مشروعيت تصرف مي آورد براي شخص، اين اندیشه براي سني ها است و اين اندیشه با اندیشه ي شيعه كه مسأله ي نصب را مطرح مي كند منافات دارد اما اگر اينطور باشد هر فقيهي حاكم شرع است، الان فقه شيعه همين است (اگر در آن تصرف نكنيم) و مي شود در يك شهري به تعداد مجتهدان جامع شرائط حاكم شرع داشته باشيم؛ آيا اين امكان دارد؟ ايشان مي گويد براي اين كه اين صلاحيت از بين اين ها يكي از اين ها از حالت بالقوه به بالفعل برسد رأي مردم اين كار را مي كند. و رأي مردم فقط براي مقبوليت و نمايش به دنيا نيست و براي صلاحيت دادن به فقيه هم نيست چون صلاحيت را امام صادق داده است و براي اين است كه بالفعل حق تصرف پيدا كند؛ ديگران اقتضا را دارند ولي مبتلا به مانع است، ايشان هم اقتضا دارد و هم مانع برطرف شده است. طبق موازين فقه شيعه هر مجتهد جامع شرائط حاكم شرع است، آيا مي شود جامعه را اينگونه اداره كرد؟ ما در قضا مي گوييم نمي شود و بايد وحدت رويه باشد در كشور داري كه به طريق اولي لذا دوگانه ي مشروعيت و مقبوليت تبديل مي شود به سه گانه ي صلاحيت بالقوه، صلاحيت بالفعل (مشروعيت) و مقبوليت، مقبوليت كنار مي رود و آن دو باقي مي مانند.

در مورد دليل اول ما اين اشكال را گرفتيم كه اين دليل متوقف است بر اين كه نصبي در زمان غيبت نباشد، در دليل دوم هم گرفتيم متوقف است بر اين كه در عصر غيبت نصبي نباشد، در دليل سوم هم گرفتيم متوقف است بر اين كه نصبي نباشد، ممكن است اين قائل بگويد من نصب را قبول دارم ولي آن دليل عقلي كه آوردم، آن دليلي كه از عقلا آوردم، آن كه از دليل سلطه آوردم براي اين بود كه مي خواستم اين صلاحيت را بالفعل كنم و به ما بگويد اشكال شما بر ادله ي من وارد نيست.

ما در پاسخ مي گوييم اگر اين حرف ها را مي خواهيد بيان كنيد پس ادله را درست مطرح كنيد. من دليل عقلي را از خود دراسات آوردم، بناي عقلا را از دراسات آوردم همينطور قاعده ي سلطنت را و ايشان مي گفت هيچ نصبي در عصر غيبت نيست، بر فرض اين بود، و ما هم گفتيم مخالف پاسخ مي دهد كه نصب داريم. يعني اگر دليل عقلي و عقلا را با اين نگاه سه گانه درست كنيم اين ادله خيلي ضعيف نخواهد بود.

الحمد لله رب العالمين